

نقد کتاب فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی

مصطفی همدانی*

چکیده

فلسفه روش تحقیق به عنوان یک مقوله بنیادی در دهه‌های اخیر مورد اقبال پژوهشگران قرار گرفته است؛ اما متأسفانه سهم متون دانشگاهی ما در این حوزه نوپدید، بسیار ناچیز است. کتاب *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی* تألیف دکتر ایمان از کتاب‌های مغتنم در این حوزه و دارای امتیازات زیاد و ابتکارات متعدد است؛ اما برخی نقایص صوری، ساختاری و محتوایی در آن وجود دارد که این نوشتار با هدف اصلاح این موارد سامان یافته است. از جمله نتایج این تحقیق، لزوم تبیین دقیق مفهوم بسیار مهم «فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی» در مقدمه کتاب است که متأسفانه کمترین اشاره‌ای به آن نشده است. استدلال بر وجود پاره‌ای از مباحث غیرمرتبط با مسئله فلسفه روش در کتاب، از دیگر نتایج انتقادی این تحقیق است که این ضعف نیز یک محصول منطقی برای فقدان تبیین دقیق مفهوم «فلسفه روش» است. ویرایش صوری، ساختاری و محتوایی کتاب خصوصاً رفع مشکلات ناشی از تفکیک کتاب اصلی و بازنگری در پاره‌ای از نمودارها، از دیگر پیشنهادها برای اصلاحی این تحقیق است.

کلیدواژه‌ها

فلسفه، نقد کتاب، فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی، محمد تقی ایمان

* دانش‌آموخته سطح خارج فقه و فلسفه حوزه علمیه - استاد حوزه علمیه قم (ma13577ma@gmail.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۲۱

مقدمه

این نوشتار در راستای نقد و بررسی کتاب *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی* تألیف استاد دکتر محمدتقی ایمان شکل گرفته است تا با سهم شدن در ارتقای این اثر مهم، خدمتی به این حوزه علمی انجام داده باشد.

دکتر محمدتقی ایمان، استاد، مؤلف و مترجم کتب مهم در حوزه پارادایم‌شناسی، فلسفه روش تحقیق و روش‌شناسی تحقیقات کیفی است و سال‌ها به علم‌آموزی در مباحث روش از استادان نامدار ایرانی و خارجی اشتغال داشته و پس از آن نیز همواره آموخته‌های خود را در قالب تدریس و تألیف و کارگاه به شاگردان تقدیم کرده است.

کتاب *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی* حاصل ۱۳ سال تدریس نویسنده با استفاده از چند صد منبع لاتین در دانشگاه شیراز است و بر اساس سخن آغازین ناشر، به عنوان منبع درسی برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی در رشته‌های فلسفه علم، جامعه‌شناسی، جمعیت‌شناسی، روان‌شناسی، مددکاری اجتماعی، مدیریت، پرستاری و علوم تربیتی تدوین شده است.

این کتاب، بخش اول از کتابی اصلی به نام *مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی* است که در سال ۱۳۹۰ انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در ۴۷۳ صفحه به چاپ رسانده است، اما در سال ۱۳۹۱ چاپ این کتاب متوقف شده و متن آن در قالب دو کتاب جداگانه به چاپ رسیده است: *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی* و *روش‌شناسی تحقیقات کیفی*.

نسخه مورد استفاده در این بررسی انتقادی، چاپ دوم از کتاب *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی* است که در سال ۱۳۹۳ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه آن را وارد عرصه علمی کرده است. بخش‌های اصلی این نسخه به شرح زیر است:

سخن پژوهشگاه

پیشگفتار مؤلف

مقدمه مؤلف

فصل اول: چیستی تحقیق و معرفت علمی

فصل دوم: پارادایم‌های علم و تحقیقات علمی

فصل سوم: رویکردهای تحقیق

فصل چهارم: مقایسه رویکردها و معرفی رویکرد ترکیبی تحقیق

فصل پنجم: روش‌شناسی علم و فلسفه اسلامی

در پایان مقدمه از اینکه به علت فقدان مجال نتوانستم محاسن این کتاب ارجمند را که مقتضای آداب نقد است در مقاله درج کنم، از مؤلف محترم عذر می‌خواهم و به جایگاه والای علمی ایشان درود می‌فرستم و سال‌ها تلاش و تدریس و ترجمه و تعلیم زبانی و قلمی وی در حوزه مباحث روشی را ارج می‌گذارم. لازم به ذکر است که این قلم تنها به ایراد اشکالات دست نزده، بلکه در هر مورد، پیشنهادهای جایگزین را نیز ارائه کرده است.

پیشینه تحقیق

مرور ادبیات این حوزه خاص نشان داده است که در نقد این کتاب، تحقیقی انجام نشده است، اما دو اثر منتشر شده در نقد کتاب مادر یعنی مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی وجود دارند که لازم است به عنوان پیشینه مورد بررسی قرار گیرند؛ مخصوصاً اینکه از نظر اینجانب نیز پاره‌ای از انتقادات این ناقدان هنوز هم بر این محصول جدید وارد است:

۱. مقاله خسرو باقری استاد دانشگاه تهران که در کوه‌نوشتی متین به نقد صوری و محتوایی این کتاب پرداخته است (باقری، بی‌تا). برخی اشکالات و ایرایشی ایشان از نقاط مشترک تحقیق اینجانب و ایشان است که البته این تحقیق اشکالات و ایرایشی را با استقرا و انسجام بیشتر ارائه نموده؛ بلکه فراتر از آن‌ها به نقد صوری کتاب در سطح وسیع‌تر اقدام کرده است. توجه بیشتر این مقاله به نقد محتوا و انسجام آن، دومین نقطه افتراق تحقیق حاضر و مقاله باقری است.

۲. مقاله یزدان منصوریان استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران که به توصیف و نقد این کتاب پرداخته است (منصوریان، ۱۳۹۰). این مقاله بیشتر به معرفی تفصیلی فصول کتاب پرداخته است و در چند بند انتقاداتی اصلاحی ارائه نموده که مهم‌ترین آن‌ها اختصاص اغلب منابع مؤلف به سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ و کم‌توجهی به متون روش‌های کیفی پس از سال ۲۰۰۰ است. از نظر اینجانب نیز روزآمدی منابع یکی از شاخص‌های ارزیابی محتوایی کتاب درسی دانشگاهی است و باید تازه‌ترین اطلاعات علمی مربوط به

موضوع را در برداشته باشد (رضی، ۱۳۸۷: ۱۹۵-۱۹۶) خصوصاً در مباحث نوپدیدى چون فلسفه روش؛ اما وجود ۳۷ منبع مربوط به سال‌های پس از ۲۰۰۰ در بین ۲۹۰ منبع خارجی، روزآمدی کتاب را موجه می‌کند. همچنین این مقاله به تصحیح صوری و بررسی ساختار منطقی کتاب پرداخته و تحقیق حاضر سعی کرده است این کمبود را جبران کند.

یافته‌های تحقیق

این تحقیق ابتدا به نقد صوری و سپس نقد ساختاری و محتوایی کتاب می‌پردازد.

الف) نقد صوری

از آنجا که این نقد تنها به بیان اشکالات اختصاص دارد و فرصت بیان محاسن کتاب را ندارد، حوزه‌های نقد صوری در این تحقیق نیز نه عیناً بر اساس اصول نقد صوری بلکه بر اساس نیاز این تحقیق ارائه خواهد شد. محورهای نقد صوری کتاب عبارت‌اند از:

۱. تکرار

تکرار در عبارات «سخن پژوهشگاه»: جمله «از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود...» در این بخش که نخستین بخش از اجزاء آغازین کتاب است دوبار تکرار شده است.

۲. نارسایی‌های فهرست مطالب

در فهرست مطالب، تنها عنوان فصل‌ها درشت شده‌اند و سایر عناوین، با شماره یا الفبا و نیز تورفتگی مشخص شده‌اند. شماره‌ها و حروف الفبا به دقت مشخص شده‌اند و اشکال شمارشی ندارند و تنها اشکال آن‌ها این است که چیدمان عناوین فرعی در نیمی از فصل دوم و سوم با حروف الفبا و در نیمه دوم این دو فصل با کمک اعداد است که بهتر است یک‌دست شوند. اما تورفتگی‌ها در موارد متعدد دارای اشکالات اساسی هستند و بیننده را گمراه می‌کنند: در فهرست فصل دوم، شماره ۳ با شماره ۲ هم‌تراز نیست و در ذیل همین شماره نیز شماره «۱-۳» با شماره «۲-۳» و بقیه هم‌تراز نیست. در فصل سوم، «۳-۷» با «۳-۶» هم‌تراز نیست.

۳. سجاوندی غیر تخصصی

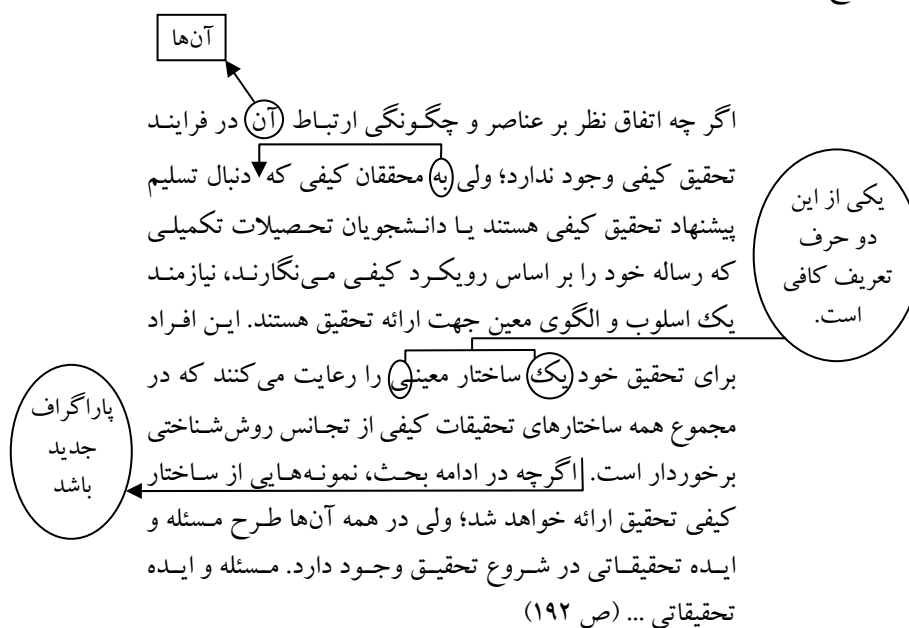
به عنوان نمونه در عبارت: «در این حالت، نظریه‌های کلان، ساختاری و جهان‌شمول از توضیح واقعیت شکل می‌گیرند» (ص ۲۳). مخفی نیست که ویرگول دوم (پس از کلان) چقدر گول‌زننده است. درست این است که مانند «جهان‌شمول»، «کلان ساختاری» نیز با نیم‌فاصله به هم بچسبند.

۴. جمله‌های نامفهوم و فاقد ساختار

این دو اشکال متأسفانه در موارد متعددی در کتاب وجود دارند که در این مختصر مجال جمع‌آوری آن‌ها نیست و تنها به دو نمونه اشاره می‌شود.

مورد اول: یک بند در کتاب هست که پانزده سطر! دارد و برخی اشکالات آن به

این شرح است:



به رغم ویرایش، این عبارت هنوز دارای ابهام محتوایی است؛ زیرا مقصود از «در مجموع همه ساختارهای تحقیقات کیفی از تجانس روش‌شناختی برخوردار است» مشخص نیست مگر اینکه تعبیر «در مجموع» به «در بین» تغییر یابد. همچنین دوبار تعبیر «اگرچه» در ابتدای این بند و وسط آن جاهت ندارد و دومی زائد است.

مورد دوم: «در این مرحله اندیشمندانی که در چارچوب نظم اسلامی می‌اندیشند، به طراحی نظریه‌هایی می‌پردازند اجتماعی که تضمین‌کننده ثبات جامعه اسلامی باشد» (ص ۳۰۳). در این عبارت، سردرگم شدن مخاطب برای درک معنا که ناشی از جابه‌جایی نادرست دو کلمه «می‌پردازند» و «اجتماعی» است، نیاز به توضیح ندارد.

۵. بندهای طولانی

در پاراگراف‌ها و جملات طولانی مخاطب باید اول جمله را به خاطر داشته باشد تا به مطالب پایانی ربط دهد و این مسئله سبب بار اضافی بر حافظه می‌شود و مخاطب را خسته می‌کند (آرمند، ۱۳۸۴: ۴۹-۵۰). بندهای طولانی، اشکالی بسیار مهم و جدی است که در جای جای کتاب موج می‌زند. برای نمونه، کل مطالب صفحه‌های ۲۶۰ و ۲۶۱، در سه بند ارائه شده‌اند و در صفحه‌های ۵ و ۶، یک بند در حدود یک صفحه و نیم است!

۶. مباحث طولانی با یک تیتر و فاقد میان‌تیتر

پژوهشگران معتقدند صفحات طولانی و بدون وقفه‌ای که با عنوان‌ها ایجاد شود باعث خستگی مخاطب می‌شود و هر فصل به طور آرمانی حداقل ۳ و حداکثر ۸ عنوان دارد (آرمند، ۱۳۸۴: ۴۷). مؤلف عالی‌قدر صفحات ۲۳ تا ۳۸ را به بحثی طولانی در مورد «آسیب‌شناسی معرفت علمی در ایران» اختصاص داده‌اند. این بحث پانزده صفحه‌ای فاقد هر گونه تیتر است. مباحثی چون انتقاد از نزول بی‌واسطه فیلسوف به حوزه علمی با رهیافت فلسفی صرف، بحث از نظریه و نظریه‌سازی و مفاهیم به عنوان بنیاد نظریه، بحث دانش عامه به عنوان عنصر کم‌اعتبار یا بی‌اعتبار همراه نظریه، فقدان مدل‌سازی در بین نظریه و واقعیت، فقدان پارادایم غالب در تحقیقات حوزه اقتصادی و اجتماعی از مباحث مؤلف در این صفحات است که تیتر لازم دارند و اگر برای این مباحث تیتر ایجاد شود، اشکالات ساختاری و انسجامی مطالب در این قسمت هم که در ادامه ذکر خواهند شد خود را نشان داده، مؤلف آن‌ها را اصلاح خواهد کرد.

مهم‌ترین اشکال ساختاری در این مباحث این است که محورهای درونی این بحث طولانی تمایز مشخصی ندارند؛ برای مثال، در اواسط این بحث، مطالب مطولی مربوط به نظریه درج شده است؛ گویا مؤلف نظریه‌شناسی یاد می‌دهد و طولانی بودن آن هم بر پیچیدگی مطلب افزوده است و گسستگی ارتباط آن با قبل از ذهن را شدیدتر کرده است

و حال آنکه قصد مؤلف، انتقاد از فقدان استفاده فیلسوف از نظریه و ابتلای وی به دانش عامه است و این مباحث برای وی به عنوان مقدمه طرح شده‌اند. بحث رویکرد کمی تحقیق در صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۸ نیز از همین عارضه رنج می‌برد؛ یعنی ۹ صفحه بدون عنوان فرعی. نمونه‌هایی دیگر از این دست نیز در کتاب وجود دارد.

۷. اغلاط تایپی

این اشتباهات که در جدول ۱ ارائه شده است، گرچه کم هستند اما برای کتاب درسی در این حد نیز قابل اغماض نیست.

جدول ۱ اشتباهات تایپی

نادرست	درست
ص ۲۳۰، سطر ۸: مشارکت کنندگان می‌دانند؟	← علامت سؤال زائد است.
ص ۲۱، سطر ۵: نباید روش‌شناسی را با روشی که ...	← نباید روش‌شناسی را با روش که ...
ص ۷۸، سطر ۱۸: کاملاً سیال و انعطاف‌پذیر است و مردم این سیاست را ...	← ... مردم این سیالیت را ...

ب) نقد ساختاری

ساختار درست، یکی از شاخص‌های پنج‌گانه در ارزیابی و نقد کتاب درسی دانشگاهی (رضی، ۱۳۸۷: ۲، ۲۰۰) و یکی از عوامل مؤثر در یادگیری است. ساختار عبارت است از چگونگی اتصال موضوعات بر اساس الگوهای سازماندهی منطقی (آرامبراستر، ۱۳۷۲: ۸۲؛ آرمند، ۱۳۸۴: ۴۸). تنظیم منطقی کتاب به عنوان یکی از یکصد ویژگی کتاب دانشگاهی کارآمد و اثربخش است (منصوریان، ۱۳۹۲: ۱۳)؛ زیرا این نظم در درک بهتر محتوا مؤثر است (آرمند، ۱۳۸۴: ۴۹) و باعث می‌شود فراگیران بتوانند فهم و درک و یادسپاری و به کارگیری اطلاعات خود را افزایش دهند (آرامبراستر، ۱۳۷۲: ۸۲) و دیدگاه منطقی ایشان پرورش یابد و مطالب خود را به روش منطقی ارائه کنند (شیخ‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۲۵). در این میان نقش عنوان‌ها در سازماندهی منطقی متن و درک خواننده از متن و روشن شدن نکات

مبهم بسیار پررنگ است (ملکی، ۱۳۸۴: ۱۸؛ آرمند، ۱۳۸۴: ۴۷).

اکنون که ضرورت تنظیم منطقی کتاب روشن شد، سؤال اینجاست که: ساختار منطقی چیست؟ احمد رضی، یکی از شاخص‌های پنج‌گانه در ارزیابی و نقد کتاب درسی دانشگاهی را دارا بودن ساختار درست می‌داند. وی در شرح این شاخص سؤالاتی را طرح کرده است، چهار سؤال از بین این سؤالات را می‌توان با مباحث منطقی در ارتباط دانست: آیا فصل‌های کتاب بر اساس نظام منطقی طبقه‌بندی شده‌اند؟ نحوه چینش آن‌ها در ارتباط با موضوع اصلی چگونه است؟ آیا زیرعنوان‌های هر فصل با موضوع آن فصل تناسب دارد؟ آیا سازماندهی مطالب بندهای هر قسمت با کل آن قسمت هم‌خوانی دارد؟ (رضی، ۱۳۸۷: ۲، ۲۰۰) اما آیا الگویی برای مراعات «ساختار منطقی» وجود دارد؟

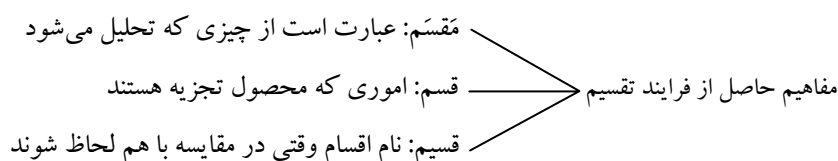
این نوشتار، ساختار منطقی اجزاء یک کتاب (بخش‌ها، فصل‌ها و دیگر اجزاء) را بر حسب نیاز این تحقیق در یک حوزه خاص آن یعنی «تقسیم منطقی» می‌جوید؛ زیرا معتقد است فصل‌بندی و بخش‌بندی کتاب باید تابع اصول منطق ارسطویی در «نظریه تقسیم» باشد تا درک آن و فرایند مفاهمه ممکن شود. به همین منظور ابتدا به مبانی نظری سازماندهی، و سپس به نقد ساختاری کتاب بر اساس منطق تقسیم خواهیم پرداخت.

۱. مبانی نظری سازماندهی تقسیم بر اساس منطق ارسطویی

از نظر منطق ارسطویی، فرایند درک معانی و مفاهیم با تقسیم آغاز شده و با تقسیم است که این همه مفاهیم و معانی متکثر برای انسان قابل حصول شده است (مظفر، ۱۳۸۸: ۱، ۱۲۳). به این معنی که تقسیم در کنار بیان امور متقابل و بیان امور شبیه به شیء و تعاریف و مثال‌ها و استقراء، یکی از راه‌های تعلیم است که در تسهیل تصور مفید است و زمینه را برای قیاس که همان استدلال و ایجاد تصدیق است فراهم می‌کند (فارابی، ۱۴۰۴: ۸۷). بنابراین، روش منحصر به فرد در تحلیل مفاهیم و یافتن تعریف از آن‌ها «تقسیم» است. گفتنی است تعریف، مبنای هر نوع استدلال و برهان علمی است؛ بنابراین، تقسیم دارای نقشی مهم در فرایند تولید علمی خواهد بود (مظفر، ۱۳۸۸: ۱، ۱۳۵).

تقسیم بر دو گونه است: تقسیم کل به اجزاء و تقسیم کلی به جزئیات (طوسی، ۱۳۷۶: ۴۲۶). تقسیم کل به اجزاء مانند تقسیم بدن انسان به سر و سینه و پا و ... و یا تقسیم

یک قطعه طلا به چند قطعه ریزتر. تقسیم کلی به جزئیات مانند تقسیم حیوان به انسان و غیر انسان (ابوالبرکات بغدادی، ۱۳۷۳: ۵۶). همچنین کلی یک مفهوم مشترک بین جزئیات است و هر کدام از جزئیات، می‌توانند متصف به آن عنوان کلی شوند (رازی، بی‌تا: ۴۸). پس در تقسیم کلی به جزئیات، می‌توان هر کلی را بر هر کدام از جزئیات حمل کرد (مظفر، ۱۳۸۸: ۱، ۱۲۹) یعنی گفت: انسان حیوان است؛ چون انسان مصداق حیوان است. اما در تقسیم کل به اجزاء نمی‌توان گفت انسان، سر است مگر مجازاً؛ چون مجموع اجزاء با هم تشکیل کل را می‌دهند یعنی سر و سینه و شکم و دست و پا با هم و مجموعاً انسان هستند. تقسیم کل به اجزاء را تقسیم طبیعی و تقسیم کلی به جزئیات را تقسیم منطقی می‌نامند (مظفر، ۱۳۸۸: ۱، ۱۲۸-۱۲۹). منطق‌دانان از تقسیم منطقی بحث می‌کنند و آن را عملی ذهنی می‌انگارند که موجب تفکیک مصادیق یک کلی که انتزاعی است می‌شود (خوانساری، ۱۳۷۶: ۱۶۸). بر این اساس آنچه در این نوشتار - که مباحثی مفهوم‌شناختی است - از آن بحث می‌شود، تقسیم منطقی است.



نمودار ۱ مفاهیم اصلی تقسیم (مظفر، ۱۳۸۸)

وقتی یک تقسیم منطقی صورت می‌گیرد سه مفهوم به وجود می‌آید که این مفاهیم در نمودار ۱ نشان داده شده است (مظفر، ۱۳۸۸: ۱، ۱۲۳).

تقسیم منطقی دارای پنج قاعده است که این قواعد مربوط به مفاهیم سه‌گانه مذکور هستند:

۱. جامعیت و مانعیت: تقسیم باید همه جزئیات مقسم را شامل شود و چیزی را خارج از آن دربر نگیرد؛ به گونه‌ای که همه اقسام با مقسم برابر باشند (مظفر، ۱۳۸۸: ۱، ۱۲۷).

۲. عنوان مقسم باید یک کلی (نه کل) باشد و این اقسام باید مصداق جزئی (نه جزء) برای آن کلی مقسم باشند (فارابی، ۱۴۰۴: ۸۱).

۳. تباین اقسام: قسم‌ها باید با هم تقابل داشته باشند (فارابی، ۱۴۰۴: ۸۱). یعنی نباید

بتوان برخی از اقسام را ذیل قسم دیگر قرار داد (خوانساری، ۱۳۷۶: ۱۷۰) و این قانون خود دارای سه فرع است:

- قسم یک چیز نمی تواند قسم برای خود آن چیز باشد.
- قسم یک چیز نمی تواند قسم برای خود آن چیز باشد.
- چیزی را نمی شود به خودش و غیر خودش تقسیم کرد (مظفر، ۱۳۸۸: ۱، ۱۲۶).
- ۴. تقسیم باید مبتنی بر ملاک واحد باشد (مظفر، ۱۳۸۸: ۱، ۱۲۷). مثلاً تقسیم پرندگان به مرغان شب‌بین و روزین و مرغان دریایی غلط است (خوانساری، ۱۳۷۶: ۱۷۱).
- ۵. تقسیم باید از اعم آغاز و به اخص منتهی شود (خوانساری، ۱۳۷۶: ۱۷۱).

۲. اشکالات ساختاری بر اساس منطق تقسیم

بر اساس مبانی پیش گفته در تقسیم، کتاب روش‌شناسی تحقیقات کیفی از نظر تنظیم فصل‌ها، زیرفصل‌ها و نیز دسته‌بندی محتوا و ایجاد عنوان‌ها دارای چند اشکال ساختاری به این شرح است:

۱. پژوهش‌ها نشان داده است عنوان‌ها در انسجام دادن به متن و درک خواننده از متن و روشن شدن نکات مبهم تأثیر فراوان دارند (ملکی، ۱۳۸۴: ۱۸؛ آرمند، ۱۳۸۴: ۴۷). از طرف دیگر، طبق اقتضای عنوان کتاب، این کتاب باید مباحث مربوط به «فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی» را ارائه کند، یعنی طبق قانون دوم تقسیم، هر قسم از زیرعنوان‌های آن قابلیت داشته باشد که این عنوان کلی بر آن منطبق باشد. اما نگاهی به عناوین فصل‌های کتاب که در صفحات قبل ارائه شده است، روشن می‌کند که تنها دو فصل اول و فصل آخر دارای این انطباق‌اند و فصل سوم یعنی «رویکردهای تحقیق» بحثی کاملاً فلسفی نیست (در مباحث نقد محتوایی به بحران صبغه فلسفی این دو فصل بیشتر خواهیم پرداخت) و طبق تعریفی که مؤلف در لابه‌لای مطالب کتاب از موضوع فلسفه روش ارائه می‌کند (حسنی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۹، ۳۱ و ۳۹) تنها بحث از مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی رویکردهای فلسفی است که در سه دیدگاه یعنی اثبات‌گرایی، تفسیر‌گرایی و انتقادی خلاصه می‌شود.

بنابراین پیشنهاد می‌شود عنوان فصل سوم به «مبانی فلسفی رویکردهای تحقیق» تغییر کند. این تغییر عنوان، مؤلف را ملزم می‌کند تا محتویات فصل را هم بر اساس همین عنوان مطرح و از نگارش مباحث خارج از ماهیت فلسفی پرهیز کند و مباحث روش‌شناسی را از

آن خارج نماید. همچنین فصل چهارم یعنی «مقایسه رویکردها و معرفی رویکردهای ترکیبی تحقیق» نیز اولاً نباید مجزا مطرح شود (در بند بعد به این مسئله می‌پردازیم) و ثانیاً در ذیل همان مباحث رویکردهای تحقیق جای خواهد گرفت که البته باید تا حدی که از دایره مباحث فلسفی باشد طرح شود.

به نظر می‌رسد این اشکال به گونه‌ای ریشه در تقطیع کتاب مادر که در مقدمه اشاره شد دارد (و در مباحث آینده به اشکالات ناشی از این تقطیع پرداخته خواهد شد)؛ زیرا در کتاب مادر، این فصل‌ها ناظر به روش‌شناسی و مباحث فلسفی هر دو بوده‌اند اما در تفکیک دو کتاب، این جداسازی درست صورت نگرفته است.

۲. طبق قانون سوم تقسیم، فصل‌های کتاب باید به گونه‌ای مجزا باشند که همپوشانی نداشته باشند. اما فصل سوم این کتاب یعنی «رویکردهای تحقیق» از نظر مفهومی و منطقی دارای اطلاق و عمومیت است و مباحث فصل چهارم یعنی «مقایسه رویکردها و معرفی رویکردهای ترکیبی تحقیق» را نیز شامل می‌شود. به علاوه مؤلف محترم در آغاز فصل سوم نوشته‌اند که: مباحث این فصل شامل رویکردهای کمی و کیفی تحقیق و مقایسه آن‌ها با همدیگر است (ص ۱۲۴) با اینکه بحث مقایسه را در فصل چهارم مطرح کرده‌اند.

بنابراین، فارغ از زیر سؤال بودن اصل موجودیت این دو فصل در کتاب فلسفه روش که در نقد محتوایی ارائه خواهد شد، پیشنهاد می‌شود فصل سوم و چهارم در هم ادغام شوند و این فصل جدید با عنوان «رویکردهای تحقیق» دارای چهار بخش اصلی باشد: رویکردهای کمی، رویکردهای کیفی، مقایسه رویکردهای کمی و کیفی، رویکردهای ترکیبی.

۳. مؤلف محترم در فصل چهارم که به «مقایسه رویکردها و معرفی رویکردهای ترکیبی تحقیق» اختصاص دارد، بحث اول را به «ارزیابی رویکردهای کمی و کیفی تحقیق» در قالب ارائه ده جدول اختصاص داده (ص ۲۲۲) و در بحث دوم به «تمایزهای مبنایی رویکردهای کمی و کیفی تحقیق» پرداخته است (ص ۲۳۶). فارغ از اشکال پیش‌گفته درباره اصل این فصل که در نقد محتوایی بیان خواهد شد، این دو بحث هر دو دارای اشکال منطقی‌اند:

اولاً، هشت جدول از جداول موجود در بحث اول، ترجمه از هشت منبع مختلف است و همین ترجمه عینی از کتب مختلف باعث شده است بسیاری از مطالب درونی این جدول‌ها تکرار شوند؛ مثلاً نقش ارزش‌ها در تحقیق کمی و کیفی، در جدول ۲ و ۴ و ۶

تکرار شده است یا رابطه محقق و مورد مطالعه در جدول‌های ۳ و ۴ و ۶ و ۹ و ۱۰ تکرار شده است. این تکرارها گاهی با عبارات عین هم و گاهی با عبارات مشابه است که عبارات مشابه بیشتر به فرایند یادگیری لطمه می‌زنند؛ زیرا فراگیر خیال می‌کند مطلب تازه‌ای است اما منطقاً تفاوت آن‌ها را درک نمی‌کند و در نتیجه سردرگم می‌شود.

ثانیاً، عناوین این جدول‌ها نارسا هستند یعنی از طرفی شامل همه محتویات جدول نیستند و از طرف دیگر تمایز کاملی با بقیه جداول ندارند. این نارسایی‌ها هر دو نتیجه منطقی تشابه فراوان محتویات جدول‌هاست، به طوری که مؤلف محترم نتوانسته است ملاک تمایزی برای این جداول مختلف بیابد.

ثالثاً، نگاهی به جداول بحث اول یعنی «ارزیابی رویکردهای کمی و کیفی تحقیق» و تأیید آن به اعتراف مؤلف محترم (ص ۲۳۶) روشن می‌کند که همگی به بیان تفاوت‌ها پرداخته‌اند؛ با این وصف، سؤال اینجاست که چه جایی برای باز کردن بحث دوم آن هم با عنوان «تمایزهای مبنایی رویکردهای کمی و کیفی تحقیق» و تفصیل کامل همان جدول‌ها با عبارات بیشتر وجود دارد؟ بر فرض که آن جدول‌ها اجمال مطلب هستند و این مباحث تفصیل آن‌ها، سؤال این است که اولاً آن جداول، سیزده صفحه را در برگرفته‌اند و در ذیل هر یک نیز توضیحاتی کافی درباره جدول وجود دارد. بر فرض که آن توضیحات هم ناکافی باشد، مؤلف می‌تواند همین توضیحات بخش دوم که در حدود بیست صفحه تکرار بسیاری از مطالب درون جداول و شرح آن‌ها را که در بخش اول گفته شده است با حذف مکررات در همان بخش اول بگنجانند.

رابعاً، کل مباحث تمایزی در بخش دوم و اول (جداول) همگی به بیانات بسیار مشابه در جای جای فصل قبل یعنی فصل سوم که با عنوان «رویکردهای تحقیق» است نیز وجود دارند. به طور خاص، دو بحث مستوفاً در فصل سوم یعنی «ویژگی‌های رویکرد کیفی تحقیق» و نیز «اصول محوری روش‌شناسی کیفی» وجود دارند که همان بیان تمایزات است. خامساً، عنوان بحث اول، «ارزیابی رویکردهای کمی و کیفی تحقیق» است و ارزیابی هر چیز در لغت یعنی سنجش بهای آن چیز و در عرف اصطلاحات علمی معاصر یعنی بررسی جنبه‌های مثبت و منفی آن چیز (ر.ک: معین، ۱۳۸۳: ۱، ۱۹۹؛ انوری، ۱۳۸۳: ۱، ۳۲۸). بنابراین، گرچه هر ارزیابی می‌تواند ناظر به تفاوت‌ها هم باشد اما آنچه شایستگی طرح در ذیل عنوان ارزیابی دارد، مباحث محدودیت‌های رویکرد کمی و کیفی است که متأسفانه در فصل قبل (فصل سوم) یعنی «رویکردهای تحقیق» (ص ۱۳۸-۱۴۶ و ۲۱۰-۲۱۸) قرار گرفته است. اگر بنا باشد بحث تفاوت‌ها در ارزیابی مطرح شود، باید باز هم تفاوت‌ها

به عنوان جنبه‌های مثبت و منفی آن روش‌ها بازگردانی شوند و در مورد آن‌ها قضاوت ارزشی صورت گیرد.

۴. مؤلف محترم در حالی که «فرایند طراحی یک تحقیق کیفی» را ارائه می‌کند، بدون تیر یک و نیم صفحه بحث اخلاق در تحقیق کیفی را نگاشته است (ص ۱۹۳). سؤال اینجاست که اولاً اخلاق تحقیق، چگونه با مباحث فلسفه روش تحقیق ارتباط می‌یابد؟ و ثانیاً اگر ارتباط دارد، چرا مؤلف یک تیر مستقل در این زمینه ایجاد نکرده است که به طور مستوفای این حوزه پرداخته شود؟ و ثالثاً اکثر مباحث این توصیه‌های اخلاقی مربوط به تحقیقات کمی و مشخصاً روش آزمایشی است و با اینکه بحث در فرایند طراحی تحقیق کیفی است، پرداختن به اخلاق در تحقیق کمی به هیچ وجه جا ندارد چه رسد به اینکه اکثر مباحث با این رهیافت باشد و کمتر ناظر به اخلاق در تحقیق کیفی باشد.

۵. مؤلف عالی قدر در بحث از محدودیت‌های روش کیفی، یکی از محدودیت‌ها را ارتباط نظریه و تحقیق معرفی کرده است و برای توضیح این محدودیت، دو صفحه استقرای تحلیلی و نظریه بنیادی را با جزئیات (نه در حد اشاره مورد نیاز) شرح می‌دهد (ص ۲۱۵) و در سطرهای آخر صفحه ۲۱۵ تازه وارد بحث ارتباط نظریه و تحقیق در پژوهش کیفی شده است و وجود آن دو صفحه نه تنها کمترین کمکی به پاسخ به این سؤال نمی‌کند بلکه به عنوان وجود حشو و زوائد، مطلب اصلی را گم می‌کند.

۶. مؤلف محترم در خلاصه فصل سوم، اجزاء پنج‌گانه رویکرد کمی را چنین شمرده است: نظریه، فرضیه، جمع‌آوری اطلاعات، تحلیل اطلاعات، یافته‌ها (ص ۲۱۹). این جزءبندی دارای دو اشکال است: اولاً، نظریه، فرضیه و یافته‌ها، همگی «اسم» هستند، اما جمع‌آوری و تحلیل، معنای مصدری دارند و بیشتر با مرحله‌بندی که ناظر به افعال محقق است مربوط‌اند و با آن سه همگون نیستند و این ناهمگونی، مخاطب را دچار سوء درک می‌کند. ثانیاً، تعبیر «یافته‌ها» دارای چه معنایی است؟! این مفهوم نه با اجزاء سازگار است و نه با مراحل. مؤلف محترم در متن کتاب که این مراحل را شرح داده، مرحله پنجم را تعمیم تجربی نامیده است (ص ۱۳۶) که گویا مقصود از «یافته‌ها» در خلاصه، همان تعمیم یافته‌ها است.

۷. مؤلف محترم در یکی از مباحث کتاب (ص ۲۶۰) یک بند کامل (بند دوم) را به ارزش روش ترکیبی و برتری آن بر روش‌های کمی و کیفی اختصاص داده و حال آنکه عنوان بحث، «روندهای روش‌های ترکیبی» است و قبل از این بند و پس از آن هم همین موضوع یعنی انواع روش ترکیبی را مورد بحث قرار داده است و معلوم نیست این بند چه ربطی به قبل و بعد خود دارد.

۸. مؤلف محترم در یکی از مباحث فصل چهارم، بحثی با عنوان «روندهای روش‌های ترکیبی» منعقد کرده (ص ۲۵۷-۲۶۱) و در ذیل آن نوشته است: «به طور کلی سه استراتژی در رهیافت روش‌های ترکیبی به شرح ذیل ارائه شده است» (ص ۲۵۷) و در ادامه بحثی هم‌تراز با «روندهای روش‌های ترکیبی» با عنوان «راهبردهای روش‌های ترکیبی تحقیق» باز کرده (ص ۲۷۱) که به شش راهبرد در این زمینه پرداخته است. در خلاصه فصل هم نوشته است سه استراتژی در روش‌های ترکیبی وجود دارد (ص ۲۸۳) و سخنی از شش راهبرد پیش گفته در متن فصل نیست.

در این تنظیم مطالب یک اشکال مهم دیگر هم وجود دارد؛ زیرا «استراتژی» در مبحث اول غیر از «راهبرد» در مبحث دوم نیست و لاتین همان است. از طرف دیگر، محتوای دو مبحث مذکور یکی است با تفاوت در اجمال و تفصیل؛ بنابراین چه وجهی در این جداسازی با عناوین مترادف وجود دارد جز سردرگم کردن فراگیر؟! به نظر می‌رسد این گونه ترجمه کردن منابع خارجی و سنجاق کردن بحث‌های ترجمه شده بدون انسجام و بازآفرینی مجدد، دانشجو را با تعدادی فیش نامنسجم و تکراری مواجه می‌کند.

۹. مؤلف دو عنوان با تعبیر «ارزیابی» دارد: «ارزیابی تحقیق کیفی» در فصل سوم (ص ۲۰۰) و «ارزیابی رویکردهای کمی و کیفی تحقیق» در فصل چهارم (ص ۲۲۲). بر اساس معنای ارزیابی که پیش‌تر بیان شد، این دو عنوان باید به بحث نقاط قوت و ضعف بپردازند اما ارزیابی در فصل سوم دارای این بار معنایی نیست بلکه به معنای بررسی اعتبار و پایایی است. بنابراین، بهتر است این دو تعبیر که فراگیر را در مواجهه با فهرست کتاب دچار بدفهمی می‌کنند، یکدست شوند و از آنجا که تعبیر ارزیابی برای بررسی اعتبار و پایایی در تحقیقات کیفی رایج است و دیگران نیز همین تعبیر را به کار برده‌اند (فلیک، ۱۳۸۸: ۴۰۷؛ لیندلف و تیلور، ۱۳۹۲: ۳۳۹) و از طرف دیگر، مؤلف محترم نیز وقتی به بیان نقاط قوت و ضعف روش‌های کمی و کیفی پرداخته از تعبیر «محدودیت‌های روش کمی و کیفی» استفاده کرده است نه ارزیابی (ص ۱۳۸ و ۲۱۰)، بهتر است تعبیر «ارزیابی» در بررسی روش‌های کمی و کیفی در آغاز فصل چهارم نیز به عنوانی چون «بررسی نقاط ضعف و قوت رویکردهای کمی و کیفی» تغییر یابد.

۱۰. نگارش عناوین سطر و ستون در جدول یکی از مهم‌ترین نکات در جدول‌سازی است که اختلال در آن جدول را از انتفاع ساقط می‌کند. عنوان ستون‌ها در جدول ۴ در فصل چهارم که در ادامه ارائه شده است (ص ۲۲۹)، دارای اشکال است. این جدول به این شرح است:

جدول ۴ عقاید و پیش فرض‌های متعارض در پارادایم اثبات‌گرا و طبیعت‌گرا

عقاید و پیش فرض‌ها درباره	پارادایم اثبات‌گرا (کمی)	پارادایم طبیعت‌گرا (کیفی)
....

عنوان ستون یا سطر، باید مقسم برای اجزاء آن ستون یا سطر باشد در حالی که در عناوین مذکور هرگز چنین نیست. پیشنهاد می‌شود این جدول به شکل زیر بازآفرینی شود:

موضوع عقاید و پیش فرض‌ها	عقاید پارادایم اثبات‌گرایی (کمی)	عقاید پارادایم طبیعت‌گرایی (کیفی)
....

ج) نقد محتوایی

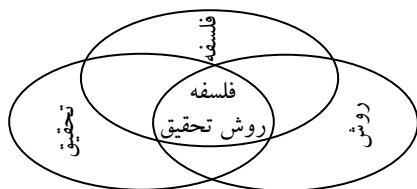
این بخش از نقد کتاب در چند محور زیر ارائه می‌شود:

۱. فقدان تعریف و تحلیل مفهومی فلسفه روش تحقیق

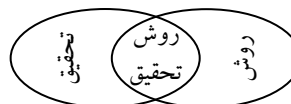
در هر تألیفی باید مفاهیم اصلی آن تألیف را در ابتدای تألیف به اندازه کافی مورد بحث و بررسی قرار داد؛ خصوصاً در کتابی که به مباحث فلسفه روش تحقیق می‌پردازد که نو بودن حوزه موضوعی این کتاب، این ضرورت را بیشتر می‌کند. فلسفه روش تحقیق در تحلیل مفهومی به پنج مفهوم تجزیه می‌شود که در نمودار ۲ ارائه شده است.



۱. مفاهیم سه‌گانه اولیه



۳. دومین ترکیب
(مفهوم نو: فلسفه روش تحقیق)



۲. اولین ترکیب
(مفهوم نو: روش تحقیق)

نمودار ۲ تحلیل مفاهیم اولیه در مفهوم ترکیبی «فلسفه روش تحقیق» (منبع: نگارنده)

لازم است مؤلف محترم به توضیحی درباره این مفاهیم و تعامل آن‌ها با هم بپردازد. در بین این مفاهیم، مفهوم ترکیبی نهایی یعنی «فلسفه روش تحقیق»، مهم‌ترین مفهومی است که باید مورد توجه قرار گیرد. به این معنا که همان‌طور که برخی محققان که نوشتارهایی در باب فلسفه روش تحقیق ارائه کرده‌اند ابتدا به چستی این دانش و موضوعات آن پرداخته‌اند (صدوقی، ۱۳۸۶: ۹۰)، لازم است دکتر ایمان نیز دقیقاً مشخص کنند که فلسفه روش تحقیق چیست و به چه سؤالاتی جواب می‌دهد.

پس از تبیین چستی ماهیت فلسفه روش تحقیق، مؤلف باید ابعاد و خرده ابعاد این حوزه علمی را در تحلیلی مفهوم‌کاوانه شامل دو ضلع یعنی فلسفی و روش‌شناسانه مشخص کنند تا شالوده مباحث کتاب پی‌ریزی شود و در واقع مؤلف اثبات کند که هر مبحث از کتاب، چرا و چگونه یک بحث فلسفی در حوزه روش تحقیق است. این نقایص سبب شده است فصل سوم و چهارم این کتاب دارای بحران در صبغه فلسفی باشد که در مبحث بعد به آنها پرداخته می‌شود.

۲. بحران در توجیه صبغه فلسفی مباحث فصل‌های سوم و چهارم

بر اساس مباحث مؤلف در مقدمه کتاب، مباحث فصل‌های سوم و چهارم که بحث رویکردهای تحقیق کمی و کیفی و ترکیبی یا ارزیابی آن‌ها را ارائه می‌کند، همگی مباحثی در حوزه روش‌شناسی هستند (ص ۵ و ۶) و حال آنکه مؤلف این مباحث را در کتاب «فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی» جای داده است. با اینکه تصریح دارد فلسفه روش تحقیق، بحث از پیش فرض‌های فلسفی یعنی مباحث معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی است (ص ۲۰). همچنین ایشان در فصل سوم مباحثی را در اعتبار و پایایی تحقیقات کیفی طرح کرده‌اند (ص ۱۸۲) و خود تصریح دارند بحث اعتبار و پایایی، بحثی در روش‌شناسی است نه مبانی فلسفی (ص ۲۰-۲۱). همچنین بحث «فرایند طراحی یک تحقیق کیفی» (ص ۱۸۹) به حوزه روش‌شناسی مربوط است نه فلسفه روش و مؤلف به صراحت معتقد است مباحث پارادایمی دارای صبغه فلسفی‌اند، اما مباحث فصل سوم و چهارم را که رویکردهای تحقیق است دارای رویکرد فلسفی و انتزاعی نمی‌داند (ص ۲۱)، که البته این اظهارات مربوط به کتاب مادر است که در آن تقطیعی صورت نگرفته و نام «فلسفه روش تحقیق» برای جزء اول انتخاب نشده بود؛ اما در هر حال، اکنون در همان جزء اول نیز که فلسفه روش تحقیق است وجود دارد.

این نکته را هم باید در نظر داشت که دکتر ایمان، در طول یک دهه نظرشان در مورد فلسفه روش تحقیق و روش‌شناسی به کلی دگرگون شده و در نقطه مقابل هم قرار

گرفته است. ایشان در مقاله‌ای که در دهه هفتاد نوشته‌اند، سه مفهوم به نام «روش‌شناسی»، «تئوری» و «روش» ارائه می‌کنند (ایمان، ۱۳۷۶: ۶۶) و مباحث قوم‌شناسی و فمینیستی و ... که در دهه هشتاد آن را روش‌شناسی می‌نامند (ایمان، ۱۳۹۱: ۳۵ و ۱۶۱) در آن مقاله در دهه هفتاد، تئوری نامیده‌اند (ایمان، ۱۳۷۶: ۶۴) و نیز در آن مقاله، روش‌شناسی را مشتمل بر مباحث فلسفی و زیربنای تئوری‌ها معرفی می‌کنند (ایمان: ۱۳۷۶: ۴۷) و روش‌شناسی‌های غالب را اثبات‌گرایی، تفسیری و انتقادی نامیده‌اند (ایمان: ۱۳۷۶: ۴۸). یعنی دقیقاً آنچه در این کتاب مباحث فلسفی نامیده‌اند، در آن مقاله روش‌شناسی نامیده‌اند.

البته ایشان در مضمون آن مقاله دهه هفتاد یعنی نام‌گذاری مباحث فلسفی در حوزه روش با عنوان «روش‌شناسی»، تنها نیست و کسان دیگر هم این دست مباحث را «روش‌شناسی» نامیده‌اند (پارسانیا، ۱۳۸۳: ۷؛ کاویانی و زارعان، ۱۳۸۹: ۱۲۸، خادمی، ۱۳۸۵: ۲۶) و برخی نیز با تعریف جدید دکتر ایمان از فلسفه روش تحقیق موافق هستند (اعرابی و رفیعی، ۱۳۷۸: ۱۲۶ و ۱۲۷) اما سخنی از روش‌شناسی به معنای جدیدی آقای دکتر ایمان ندارند و آنچه دکتر ایمان روش‌شناسی نامیده مصداق همان روش دانسته‌اند یعنی تنها دو مفهوم (فلسفه روش تحقیق و روش تحقیق) قائل هستند که در مفهوم «فلسفه روش» با نظر جدید دکتر ایمان موافق هستند (اعرابی و رفیعی، ۱۳۷۸: ۱۳۰). برخی نیز فلسفه روش تحقیق در هر علم را مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در آن علم دانسته‌اند (اعرابی و بودلایی، ۱۳۹۰: ۳۷). ولی نباید فراموش کرد که اولاً ده‌ها تعریف مختلف از روش‌شناسی وجود دارد (رضوانی، ۱۳۸۸: ۱۰۶-۱۱۰) و ثانیاً، آنچه در عرف علمی پس از جنگ جهانی دوم و عصر ما از «روش‌شناسی» متبادر است، ارجاع آن به فلسفه علم است (ناجی، ۱۳۸۵: ۱۴۰ و ۱۴۱؛ رضوانی، ۱۳۸۸: ۱۱۱). اما آقای دکتر ایمان، روش‌شناسی را برزخی میان مباحث فلسفی و روش می‌دانند که سطح فلسفی را به سطح تجربی متصل می‌کند (حسینی و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۱).

۳. اشکالات ناشی از تقطیع کتاب اصلی

همانطور که در مقدمه گفته شد، این کتاب محصول تجزیه کتاب اصلی به دو کتاب است. کتاب مادر دارای ده فصل است و کتاب فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی دقیقاً محصول چهار فصل اول است با افزودن فصلی نو. بنابراین، این تجزیه یک تجزیه انفکاک‌کی است و در صورتی درست است که وحدت کتاب از سنخ وحدت انضمامی باشد یعنی دو بخش کاملاً مجزا به هم چسبیده باشند که بتوان بعداً آن‌ها را از محل انضمام، جدا کرد. اما کتاب

مذکور دارای وحدت اتحادی است نه انضمامی؛ زیرا بسیاری از مباحث روش‌شناسی کیفی در لابلای مباحث فصل‌های نیمه اول کتاب ارائه شده است و برخی مباحث فلسفی هم در فصل‌های نیمه دوم جای دارند. نتیجه این انفکاک غیرمنطقی، چند عارضه در هر دو کتاب روش‌شناسی تحقیقات کیفی و فلسفه روش تحقیق است که در این نوشتار به مشکلاتی که محصول این تقطیع در کتاب فلسفه روش تحقیق است پرداخته می‌شود:

حضور مباحث غیرمرتبط در کتاب فلسفه روش تحقیق، بحث اعتبار و پایایی در تحقیقات کیفی از این دست مسائل است که به تفصیل در فصل سوم از کتاب فلسفه روش تحقیق ارائه شده با این که از طرفی این اندازه جزئی و مفصل به این مسئله پرداختن، ربط مستقیمی با عنوان کتاب یعنی فلسفه روش ندارد و در بحث فلسفه روش تحقیق باید به طور کلی به این مسئله پرداخته شود. از طرف دیگر جای منطقی آن در کتاب روش‌شناسی خالی است و همان‌طور که در بند بعد اشاره خواهد شد، مؤلف هم به ضرورت طرح آن در کتاب روش‌شناسی واقف هستند (ایمان، ۱۳۹۱: ۳۱).

بحث بسیار مهم «چیستی روش‌شناسی» نیز از همین دست مباحث است که مؤلف عالی‌قدر در کتاب فلسفه روش تحقیق در شرح این مفهوم اهتمام دارند و گاهی به شرح معنای روش و روش‌شناسی (ص ۵۴) و گاهی تنها به شرح معنای روش‌شناسی (ص ۱۴۸) پرداخته‌اند و بلکه گاهی از خلط روش و روش‌شناسی در جامعه علمی ایران شکوه می‌کنند (ص ۲۱) و حال آنکه این دست مباحث ضروری جایشان در مقدمه کتاب روش‌شناسی تحقیقات کیفی است نه کتاب فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی مگر در حد اشاره، و حال آنکه هیچ حضوری در کتاب مذکور ندارند و کلاً در کتاب فلسفه روش جای گرفته‌اند. برخی مباحث روش‌شناسی دیگر که در کتاب فلسفه روش مانده‌اند نیز در بحث اول از اشکالات ساختاری ذکر شد.

ارجاعات تصحیح نشده: مؤلف محترم نوشته‌اند: در معرفی تئوری بنیادی به این فرایند پرداخته می‌شود (ص ۳۲) و حال آنکه این بحث یعنی تئوری بنیادی در کتاب دوم یعنی «روش‌شناسی تحقیقات کیفی» مطرح شده است نه کتاب اول که فلسفه روش باشد. این اشتباه هم ناشی از تفکیک نادرست کتاب اصلی است.

همچنین در ص ۲۸۳ نوشته‌اند: «لازم است در این کتاب، روش‌های کمی و کیفی و ترکیبی را طرح کنیم که از درج روش‌های کمی صرف‌نظر کردیم زیرا کتب بسیاری درباره آن نوشته شده است. در روش‌های ترکیبی را هم به همان شش استراتژی اکتفا کردیم چون مباحث آن نو است. بنابراین تمرکز این کتاب بر روش‌شناسی‌های کیفی

است» سؤال این است که کدام کتاب؟! چون این مباحث در کتاب فلسفه روش نیستند. همچنین در ادامه نوشته‌اند: در جلد دوم به مبانی منطقی و روش‌شناسی کیفی می‌پردازیم که جلد دومی برای کتاب فلسفه روش وجود ندارد و این مباحث در کتابی مستقل با عنوان روش‌شناسی تحقیقات کیفی ارائه شده است.

کم‌رنگی ارتباط مقدمه و عنوان کتاب: وجود مقدمه در کتاب از ضروریات یک تألیف درسی است که خواننده را برای فراگیری مطالب جزئی آماده می‌کند (لیونکا، ۱۳۸۶: ۱۷۶). علاوه بر زمینه‌سازی، نکات بسیار مهمی چون معرفی موضوع کتاب، دیدگاه‌ها و باورهای مؤلف، هدف‌های کلی کتاب، بررسی تاریخچه مختصر موضوع، معرفی کتاب از نظر سازماندهی محتوا، ارتباط کتاب درسی با سایر منابع و ... در مقدمه مطرح می‌شوند، تا هم انگیزه دانشجو را افزایش دهد و هم یادگیری او را تسهیل نماید (شکوهی و دیگران، ۱۳۸۷: ۴۲۰). اما متأسفانه مقدمه این کتاب، همان مقدمه کتاب مادر که در مقدمه این مقاله به آن اشاره شد است و مشتمل بر مباحث خاص آن کتاب چون پارادایم و روش‌شناسی است. در حالی که مباحث روش‌شناسی منطقی در کتاب دوم یعنی «روش‌شناسی تحقیقات کیفی» جای دارند و اتفاقاً آن کتاب هیچ مقدمه‌ای ندارد! از طرف دیگر، مقدمه این کتاب یعنی فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی هیچ سخنی از مفهوم بسیار مهم آن یعنی «فلسفه روش تحقیق» که در عنوان جدید کتاب است ندارد. این اشکال اخیر به تفصیل در اولین انتقاد محتوایی مورد بررسی قرار گرفت.

بنابراین توصیه می‌شود: اولاً، تفکیک کتاب اصلی مورد بازبینی مجدد قرار گیرد و مباحث مربوط به روش‌شناسی که در این کتاب وجود دارد به کتاب روش‌شناسی تحقیقات کیفی منتقل شود. ثانیاً، فصل سوم و چهارم مورد واریسی قرار گیرد و تنها مباحثی که رویکرد فلسفی دارند در آن بماند. ثالثاً، مقدمه کتاب به تناسب عنوان و محتوای جدید کتاب، خصوصاً معرفی مفاهیم اصلی کتاب یعنی «تحقیق»، «روش تحقیق» و بالاخص بحث بسیار مهم «فلسفه روش تحقیق» مورد تجدید نظر قرار گیرد.^۱ رابعاً، ارجاعات بینامتنی در هر دو کتاب هم مورد ویرایش دقیق قرار گیرند.

۱. البته ذکر مباحث مربوط به روش‌شناسی به شکل اشاره و در حد بیان تفاوت این مفهوم سه‌گانه (روش، روش‌شناسی و فلسفه روش) که به قصد تبیین بهتر مفهوم مورد نظر در این نوشتار یعنی «فلسفه روش تحقیق» و نیز بیان جایگاه آن در مقایسه با مفاهیم همسو، کاری مفید و بلکه لازم است؛ زیرا علاوه بر تبیین بهتر مفهوم مورد بحث، از اختلاط با مفاهیم هم‌زاد هم جلوگیری می‌کند؛ اما این مفاهیم در این کتاب بیشتر حضور دارند و مفهوم اصلی گم است.

نامشخص بودن جایگاه نمونه‌گیری در مباحث فلسفه روش
 نظر مؤلف محترم این است که: بحث فلسفه روش درباره مبانی هستی‌شناختی و
 معرفت‌شناختی است (ص ۲۰) بنابراین با گردآوری داده‌ها کار ندارد؛ اما ایشان انواع
 نمونه‌گیری هدفمند را با تفصیل بیان کرده‌اند (ص ۳۰۸). سؤال این است که چرا در کتاب
 فلسفه روش به تفصیل به این مسئله پرداخته‌اند؟

۴. نارسایی برخی مدل‌سازی‌ها و نمودارها

به تصویر درآوردن اطلاعات کلامی^۱ به عنوان هنر استفاده از گونه‌های استعاره‌ای اشکال و
 نمودارها، در متون درسی توصیه شده است (لیپونکا، ۱۳۸۶: ۲۸۳-۲۸۴). انواعی از
 نمایش‌های بصری از طریق جدول و نمودار و چارت و ... می‌توانند ایده‌های ناملموس و
 انتزاعی را ملموس یا قابل دید سازند. همچنین برای افزایش امکان معنی‌داری متن بسیار
 مفید هستند (نوروززاده و آقازاده، ۱۳۸۷: ۹۴). آری:

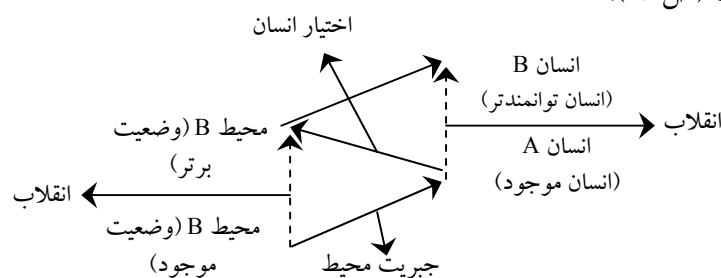
آنچه یک دیده کند ادراک آن سال‌ها نتوان نمودن با بیان

(مولانا)

اما هرگونه محتوای تصویری تنها در صورتی که خوب طراحی شده باشد می‌تواند
 در کمک به مطالب زبانی یادگیری را بهتر کند (ریاضی، ۱۳۸۷: ۲۱۲).

مؤلف موفق شده است از نمودارهای ترسیمی به میزان قابل توجهی استفاده کند؛ اما
 برخی از این مدل‌ها دارای اشکالاتی هستند که به این موارد پرداخته می‌شود:

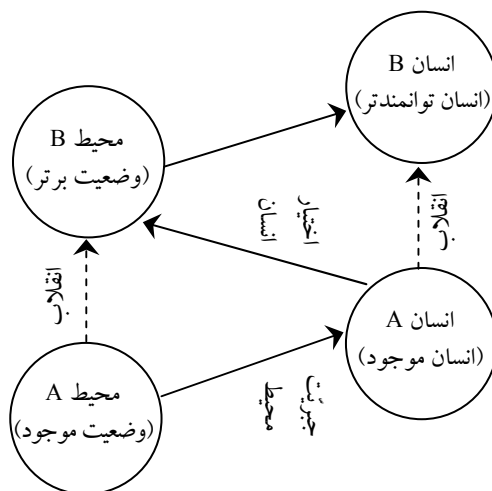
۱. مدل ۱ که مشتمل بر «سلسله مراتب معرفتی در توضیح واقعیت» است (ص ۲۲)
 عیناً همان مدل ۶ است که مؤلف با عنوان «سلسله مراتب معرفتی در اثبات‌گرایی» ترسیم
 کرده است (ص ۹۴).



نمودار ۳ ارتباط انسان و محیط در پارادایم انتقادی

(ایمان، ۱۳۹۳: ۸۹)

۲. در پاره‌ای از موارد، یک اصل مهم در هر گونه فنون ترسیمی که همان رسانایی معنا به شکل مجسم و برجسته و روشن و ساده که باعث سرعت درک مخاطب از مقصود شود (ساروخانی، ۱۳۸۸: ۱، ۴۶۱-۴۶۳) مراعات نشده است. مدل «ارتباط انسان و محیط در پارادایم انتقادی» دارای این نارسایی است که در نمودار ۳ ارائه شده است. این نمودار دارای چند اشکال است: اولاً جهت پیکان در نمودارها همواره معنادار است همانطور که مؤلف خود نیز در شرح برخی نمودارها خود را ملزم دانسته است جهت پیکان را تفسیر کند (ص ۸۶). بنابراین اگر پیکانی در نمودار دارای معنا نباشد، اصلاً نباید وجود داشته باشد. نگاه اولیه به نمودار ۳ بدون مطالعه متن، این تلقی را ایجاد می‌کند که دو پیکان جهت‌دار به چپ و راست که به سوی انقلاب هستند، دو خروجی هستند و حال آن‌که با مطالعه متن معلوم می‌شود مقصود از این پیکان‌ها، تنها «اشاره» به دو پیکان نقطه چین در مرکز نمودار است؛ در صورتی که صورت نمودار باید با توضیحات مؤلف درباره نمودار تناقض نداشته باشد و گرنه فلسفه وجودی نمودار زیر سؤال است. همچنین است دو پیکان رو به بالا و پایین. در این مورد پیشنهاد می‌شود از درون‌نویسی (که در نمودار ۴ ارائه شده است) استفاده شود.



نمودار ۴ ارتباط انسان و محیط در پارادایم انتقادی
(منبع: نگارنده)

اشکال دیگر این است که انسان B و انسان A هر دو در فضایی دور از محل تقاطع پیکان‌ها هستند و گویا فضای بالا و پایین پیکان عمودی به طرف انقلاب را شامل هستند و

حال آنکه مقصود از این دو، فضای تقاطع پیکان‌ها است. به علاوه باید محل تقاطع پیکان‌ها به عنوان یک فضای خاص مشخص شوند.

بر اساس چهار اشکال مذکور، نمودار ۴ به عنوان جایگزین اصلاحی پیشنهاد می‌شود.

اشکال مذکور در شماره قبل و پیشنهاد ارائه شده، درباره مدل ۳ (ص ۸۵) نیز وجود دارد.

مؤلف محترم در فصل آخر، مدل پیچیده‌ای را از چوددهاری ارائه کرده‌اند که دارای اجزائی رمزی است که هیچ کدام در بیانات مؤلف شرح نشده‌اند (ص ۲۹۱). پیشنهاد می‌شود همه اجزای این مدل شرح شوند.

۵. سایر ملاحظات محتوایی

برخی انتقادات محتوایی دیگر نیز در این کتاب وجود دارد:

- مؤلف محترم در مباحث روش ترکیبی، ابتدا روندهای روش ترکیبی را شرح می‌دهند (ص ۲۵۷) و سپس تاریخچه روش‌های ترکیبی (ص ۲۶۱) و بعد سایر مباحث را و حال آنکه تاریخچه باید تقدم منطقی داشته باشد.

- مؤلف، عبارتی به این شرح دارند که دارای تناقض درونی است: «رویکرد کیفی تحقیق به‌رغم برخورداری از مبانی پارادایمی و جلب حمایت معرفت‌شناختی از پارادایم‌های تفسیری و انتقادی، از سوی جریان‌های فکری کنش متقابل نمادین و پدیدارشناسی مورد حمایت نظری و منطقی قرار گرفته است (ص ۱۴۷). تعبیر «به‌رغم» در این جمله تناقض ایجاد کرده است؛ زیرا از نظر مؤلف، روش‌های کیفی همگی تفسیری و انتقادی هستند (ص ۱۴۶). به نظر می‌رسد لازم است تعبیر «به‌رغم» به «به جهت» تغییر یابد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

کتاب ارزشمند فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی تألیف دکتر ایمان، نیازمند پاره‌ای ویرایش‌های صوری، ساختاری و محتوایی است. بر اساس یافته‌های تحقیق، پیشنهاد می‌شود:

۱. مفهوم بسیار مهم «فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی» که از ضروریات این تألیف است و متأسفانه در مقدمه هیچ اشاره‌ای به این مفهوم راهبردی نشده است، در مقدمه تفسیر شود.

۲. یک مبحث مفصل در آغاز کتاب یا در مقدمه که متکفل تبیین مفهومی اجزای مباحث کتاب و نیز ربط هر یک از این اجزا به حوزه «فلسفه روش تحقیق» باشد و به شکل استدلالی بتواند شالوده کتاب را به عنوان کتابی در فلسفه روش تحقیق تبیین و تحلیل کند، ایجاد شود.

۳. کتاب از مباحثی که دارای ارتباط منطقی با مسئله فلسفه روش نیستند خصوصاً فصل‌های سوم و چهارم، پالایش شود.

۴. کتاب مجدداً بازبینی و ویرایش شود. لازم است اغلاط تایپی، جمله‌های نارسا و غیرمنسجم اصلاح و بازآفرینی شوند و مشکلات ناشی از تفکیک کتاب اصلی که در این نوشتار به آن‌ها اشاره شد نیز به سامان شوند.

۵. بحث‌های ترجمه شده با انسجام و بازآفرینی مجدد، بازنگاری شوند تا دانشجو به جای مواجهه با تعدادی فیش نامنسجم و تکراری که در فرایند یادگیری اخلال اساسی وارد می‌کند، با ترجمه‌ای رسا روبه‌رو شود.

۶. کتاب به لحاظ ساختاری و محتوایی به خصوص در ترسیم نمودارها، و فصل‌های سوم و چهارم که مشتمل بر تداخل مباحث هستند، بازنگری و اصلاح شود.

منابع

- ابوالبرکات بغدادی (۱۳۷۳). *المعتبر فی الحکمة*. اصفهان: دانشگاه اصفهان. ج دوم.
- اعرابی، سید محمد و حسن بودلایی (۱۳۹۰). «استراتژی تحقیق پدیدارشناس». *روش‌شناسی علوم انسانی*، ش ۶۸. ص ۵۸-۳۱.
- اعرابی، سید محمد و محمدعلی رفیعی (۱۳۸۷). «درآمدی بر پژوهش کیفی: نگرش‌های فلسفی، روش‌ها شیوه‌های گردآوری اطلاعات». *مطالعات مدیریت بهبود و تحول*. سال شانزدهم. شماره ۲۱-۲۲. ص ۱۲۴-۱۳۸.
- انوری حسن (۱۳۸۳). *فرهنگ سخن*. تهران: انتشارات سخن.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۷۶). «نگاهی به اصول روش‌شناسی‌ها در تحقیقات علمی». *پژوهش‌های فلسفی*. شماره ۱۶۵. ص ۷۶-۴۷.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱). *روش‌شناسی تحقیقات کیفی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۳). *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ج دوم.
- آرامبراستر بی. بی. و تی. اچ. آندرسون (۱۳۷۲). «تحلیل کتاب درسی». ترجمه هاشم فردانش، تعلیم و تربیت. شماره ۳۳. ص ۹۲-۷۹.
- آرمند، محمد (۱۳۸۴). «ملاحظات در نگارش متون درسی». *سخن سمت*. شماره ۱۴. ص ۵۵-۴۵.

باقری، خسرو، «نقد کتاب مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی. شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی (وابسته به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی). پایگاه: <http://shmoton.ir>

پارسایان، حمید (۱۳۸۳). «روش‌شناسی و اندیشه سیاسی». فصلنامه علوم سیاسی. دوره ۷. شماره ۲۸. ص ۷-۱۵.

حسنی، سید حمیدرضا، محمدتقی ایمان و سید مسعود ماجدی (۱۳۹۲). مقدمه کتاب پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چ دوم.
 خادمی، عزت (۱۳۸۵). «تحولات روش‌شناسی پژوهش در علوم انسانی». روش‌شناسی علوم انسانی. شماره ۴۹. ص ۲۵-۴۴.

خوانساری، محمد (۱۳۷۶). منطق صوری. تهران: انتشارات آگاه. چ بیستم.
 دلاور، علی (۱۳۹۲). مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی. تهران: رشد. چ دوازدهم.
 رازی، قطب‌الدین (بی‌تا). شرح مطالع‌الانوار، انتشارات کتبی نجفی - قم.
 رضوانی، محسن (۱۳۸۸). «درآمدی بر روش‌شناسی فلسفه سیاسی»، عیار پژوهش در علوم انسانی. بهار و تابستان ۱۳۸۸. شماره ۱. ص ۱۰۵-۱۲۲.

رضی، احمد (۱۳۸۷) مقاله «شاخص‌های ارزیابی و نقد کتاب‌های درسی دانشگاهی». کتاب درسی دانشگاهی (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی کتاب درسی دانشگاهی). ج ۱. سمت. دوم.
 ریاضی، عبدالمهدی (۱۳۸۷). مقاله «چارچوب مرجع و نیاز به پرداختن به مهارت‌های سطح بالای شناختی و فکری در کتاب‌های درسی». کتاب درسی دانشگاهی (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی کتاب درسی دانشگاهی). ج ۱. سمت. دوم.
 ساروخانی، باقر (۱۳۸۸). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی. چ شانزدهم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شکوهی‌فر، حسین، محمد حسینی و اسدالله زنگویی (۱۳۸۷). مقاله «اصول و روش‌های سازماندهی محتوای کتاب درسی دانشگاهی». کتاب درسی دانشگاهی (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی کتاب درسی دانشگاهی). ج ۲. سمت. دوم.

شیخ‌زاده، مصطفی (۱۳۸۷). مقاله «ساختار کتاب درسی دانشگاهی بر اساس دیدگاه سازنده‌گرایی». کتاب درسی دانشگاهی (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی کتاب درسی دانشگاهی). ج ۱. سمت. دوم.
 صدوقی، مجید (۱۳۸۶). «کنکاش در مبانی فلسفی پژوهش کمی و کیفی در علوم رفتاری». روش‌شناسی علوم انسانی (حوزه و دانشگاه). شماره ۵۲. ص ۸۳-۱۰۳.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۶). اساس الاقتباس. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. چ پنجم.
 فارابی، ابونصر (۱۴۰۴). الالفاظ المستعملة فی المنطق. تهران: الزهراء. چ دوم.

فلیک، اوه (۱۳۸۸). درآمدی بر تحقیق کیفی. ترجمه هادی جلیلی: تهران: نشر نی. دوم.
 کاویانی، محمد و محمدجواد زارعان (۱۳۸۹). «نگاه مفهومی و فلسفی به برخی روش‌های تحقیق در روان‌شناسی». روش‌شناسی علوم انسانی. سال شانزدهم. شماره ۶۴-۶۵. ص ۱۲۷-۱۴۷.

- لیونکا، مری الن (۱۳۸۶). نحوه نگارش و تهیه کتاب درسی دانشگاهی. ترجمه گروه مترجمان. سمت. دوم. لیندلف، تامس آر. برایان سی. تیلور (۱۳۹۲). روش‌های تحقیق کیفی در علوم ارتباطات. ترجمه: عبدالله گیویان. همشهری. چ دوم.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۸). المنطق. النعمان. نجف اشرف. سوم.
- معین محمد (۱۳۸۳). فرهنگ معین. تهران: انتشارات امیرکبیر. چ ۲۱.
- ملکی، حسن (۱۳۸۴). «نظریه‌ها و تجربه‌ها: شیوه طراحی و تألیف کتاب درسی (بخش پیکره و متن)». سخن سمت. شماره ۱۵. ص ۲۴-۷.
- منصوریان، یزدان (۱۳۹۰). کتاب ماه کلیات. ش ۱۷۰. ص ۴۱-۳۸.
- منصوریان، یزدان (۱۳۹۲). «صد ویژگی کتابهای دانشگاهی کارآمد و اثربخش». پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی. شماره ۲۹. ص ۱۷-۱.
- ناجی، سعید (۱۳۸۵). «نقدی بر آموزش روش تحقیق در نظام آموزشی کشور». روش‌شناسی علوم انسانی. تابستان. شماره ۴۷. ص ۱۳۶-۱۵۴.
- نوروززاده، رضا و محرم آقازاده (۱۳۸۷). مقاله «یادگیری از متن کتاب درسی؛ عامل اثربخش در فرایند یاددهی - یادگیری نظام آموزشی». کتاب درسی دانشگاهی (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی کتاب درسی دانشگاهی). ج ۱. سمت دوم.